

آمد خزان...

مولانا جلال الدین محمد

برشاخ و برگ از درد دل، بنگر نشان، بنگر نشان
نوحه کنان از هر طرف، صد بی زبان، صد بی زبان
نبود کسی بی درد دل رخ زعفران، رخ زعفران
پرسان به افسوس و ستم، کو گلستان، کو گلستان
کو سبزپوشان چمن، کو ارغوان، کو ارغوان
خشک است از شیر روان، هر شیردان، هر شیردان
طاووس خوب چون صنم، کو طوطیان، کو طوطیان
پریده تاج و حله شان، زین افتنان، زین افتنان
چون گفتشان لاتقنطوا، ذوالامتنان، ذوالامتنان
بی برگ و زار و نوحه گر، زان امتحان، زان امتحان
در قعر رفتی یا شدی، بر آسمان، بر آسمان
عام شود پر رنگ و بو، همچون جنان، همچون جنان
تا در رسد کوری تو، عید جهان، عید جهان

ای باغبان، ای باغبان، آمد خزان، آمد خزان
ای باغبان هین گوش کن، ناله درختان نوش کن
هرگز نباشد بی سبب، گریان دو چشم و خشک لب
حاصل در آمد زاغ غم، در باغ و می کوبد قدم
کو سوسن و کونسترن، کو سرو و لاله و یاسمن
کو میوه ها را دایگان، کو شهد و شکر رایگان
کو بلبل شیرین فتم، کو فاخته کو کوزنم
خورده چو آدم دانه ای، افتاده از کاشانه ای
گلشن چو آدم مستضر، هم نوحه گر هم منتظر
جمله درختان صف زده، جامه سیه ماتم زده
ای لک لک و سالار ده، آخر جوابی بازده
گفتند ای زاغ عدو، آن آب باز آید به جو
ای زاغ بیهوده سخن، سه ماه دیگر صبر کن

